بررسی بیمه درمانی در رادیو

برنامه صبحگاهی رادیو سلامت با نام «به زندگی سلام کن» به بررسی بیمه درمانی اختصاص دارد. مرتضی میلانی، تهیه‌کننده برنامه صبحگاهی به زندگی سلام کن دراین‌باره به جام‌جم توضیح داد: روز شنبه ۲۲ آبان‌ماه به این موضوع در برنامه می‌پردازیم که آیا از بیمه درمانی خود رضایت دارید یا نه؟ بنابراین شنوندگان می‌توانند مسائل خودشان را با این محوریت طرح و پاسخ را از سوی کارشناسان دریافت کنند. این برنامه با رویکرد آگاهی‌بخشی، اطلاع‌رسانی و امیدبخشی تهیه می‌شود. برنامه به زندگی سلام کن از تولیدات گروه سلامت اجتماعی رادیو سلامت است که با اجرای مسعود حسنی از شنبه تا پنجشنبه ساعت ۶ و ۳۰ دقیقه به مدت یک‌ساعت‌ونیم پخش می‌شود. هر روز کارشناس - مجریان در بخش تحلیل خبر به بررسی رویدادها می‌پردازند. روزهای شنبه حسین سامی، روزهای یکشنبه و سه‌شنبه زهرا حاجی‌زاده و روزهای دوشنبه و چهارشنبه لیلا علوی کارشناس - مجری برنامه هستند.

کریم قربانی در گفت‌وگو هم لحظه‌ای از بذله‌گویی غافل نمی‌شد/عکس: مجید آزاد / جام جم

گفت‌وگو با کریم قربانی، بازیگر آثار کمدی که مهمان روزنامه جام جم شد

عهد کردم نگریانم

نوشین مجلسی
رسانه

تمام طول مصاحبه خودش است؛ همان پیرمرد شیرین «رویای گنجشک‌ها»، نگهبان بذله‌گو و مهربان خانه خورشید در سریال «بچه‌مهندس» و... . کریم قربانی از ابتدای حضورش در روزنامه جام‌جم سعی دارد فضای گفت‌وگو را با شوخی‌های بجایش مفرح کند. هرچند از نگاه بیرونی، زندگی با او سر ناسازگاری داشته است و دو عزیز جوانش را از کف داده، اما مقتدرانه می‌گوید از زندگی راضی است و تمایل ندارد با بیان مکرر تلخکامی‌هایش کسی را بیازارد. ریشه‌های هنری این بازیگر به خاک صحنه‌های تئاتر گیلان بازمی‌گردد. البته ۴۰ سالی است به پایتخت کوچ کرده؛ در تهران کارش را با رادیو آغاز کرد و از دهه ۸۰ با تلویزیون و سینما پی گرفت. او که در میانسالی برای مخاطبان به چهره‌ای شناخته‌شده بدل شد، کمتر اهل مصاحبه است اما در این گفت‌وگو حاضر شد و با همان لهجه آشنای گیلکی‌اش برایمان از ماجرای بازیگر شدن، نپذیرفتن نقش‌های بدون لهجه و تلخ، قصه اهدای اعضای فرزند و... گفت.

شهرت در میانسالی

درمیانسالی‌وسال۱۳۸۵اولین‌کارتصویری‌ام‌راانجام دادم. نامش «روزگارخوش حبیب‌آقا»به‌کارگردانی سعیدآقاخانی و مهدی مظلومی بود و در آن با مرحوم‌سیروس گرجستانی بازی داشتم. سعید آقاخانی مرا در تئاتر انزلی دیده بود و برای نقش همسایه انتخاب کرد. اعتقاد دارم هر چه خداوند بخواهد همان می‌شود. برای همین هیچ‌وقت فکر نکردم چرا زودتر در تلویزیون ظاهر نشدم؟ چرا در جوانی به شهرت نرسیدم؟ باید سال۸۵ وارد تلویزیون می‌شدم. سال۸۰ زمان این کار نبود و باید در همان رادیو می‌ماندم. بازیگری سن نمی‌شناسد. من اصلا در جوانی فکر نمی‌کردم بازیگر سینما و تلویزیون می‌شوم. در تئاتر مشغول بودم. به هرحال سال‌ها گذشته و این مدت محل درآمدم بازیگری بوده است. با ورودم به عرصه تصویر، حضورم در رادیو و تئاتر کمرنگ شد. معضلی که در تئاتر وجود دارد، این است که اگر بخواهی یک کار درست انجام دهی باید یک سال وقت بگذاری ولی درآمدت اندازه آن یک سال نیست. با این‌که تئاتر را دوست دارم ولی با این اوضاع اقتصادی نمی‌شود کارکرد.

سریال «روزگار خوش حبیب‌آقا»

تلخکامی‌های یک کمدین

زمانی که همسرم از دنیا رفت، سه پسر داشتم. شاید ۲۰درصد دوباره ازدواج نکردنم به دلیل حضور بچه‌ها بود. ۸۰درصدش به دلیل خلق‌وخوی همسر خدابیامرزم بود و هیچ‌وقت نتوانستم خودم را راضی کنم با یک زن دیگر به زندگی ادامه دهم. معتقدم در دعاهایتان هرچه از خدا بخواهید، به شما می‌دهد. فقط دعا باید عقلایی باشد. اگر دعا کنی خانه‌ای در نیاوران بخری باید توانایی‌اش را هم داشته باشی. من با توجه به توانایی‌ام، خواستم سمت گمرک و هلال‌احمر آپارتمان داشته باشم و خدا هم به من داد. همچنین زمانی که همسرم ۲۹ ساله‌ام را در خاک می‌گذاشتم از خدا خواستم هیچ زنی را سر راه من قرار ندهد و همین‌طور هم شد. خانواده‌ام مصر به ازدواجم بودند اما نمی‌دانستند چرا من مخالفت می‌کنم. بزرگ‌کردن بچه‌ها سخت بود اما خواهر و مادر همسرم، همچنین مادر و خانواده خودم دست به دست هم دادند و در این راه کمکم کردند. سال‌ها بعد از فوت همسرم یعنی سال ۹۴ پسرم را هم از دست دادم. علت درگذشت او ناراحتی قلبی بود. پسرم ازدواج کرده بود و دو دختر داشت.

ساکن تهران شدم

سال ۱۳۶۲ ساکن تهران شدم. پیش از آن در انزلی تئاتر کار می‌کردم. به‌هرحال باکارهای نمایشی آشنایی داشتم. مثلا وقتی در انزلی بودم، آقای هنرمند تئاتری را به انزلی آورده بودند و من در این کار نقشی گرفتم. آقایان سعیدآقاخانی، لولایی، عطاران و خیلی‌های دیگر هم که بعد از ساعت خوش به شهرهای دیگر می‌رفتند و تئاتر کار می‌کردند. با این عزیزان هم در تئاتر آزاد در استان گیلان همکاری داشتم. به‌دلیل این‌که با رادیو همکاری کنم مجبور به استقرار در تهران شدم. معتقدم آدم باید هدف‌گذاری کند. مهم نیست ۲۰یا ۶۰ساله باشی، بلکه باید هدفت را بدانی. کسانی که بخواهند می‌توانند بازیگر شوند به‌شرط این‌که مثل دیگر کارهایشان برای این موضوع هم هدف‌گذاری داشته باشند. مردم فکر می‌کنند بازیگری کار راحتی است. وقتی مرا می‌بینند، می‌گویند می‌شود من را هم به کاری معرفی کنی؟ می‌گویم مگر بازیگری بلدید؟ جواب می‌دهند مگر تو بلد بودی؟! چیزی از پیشینه این کار نمی‌دانند و فکر می‌کنند فقط باید بروی جلوی دوربین.

نقش بدون لهجه نمی‌پذیرم

در خیابان هرکس من را می‌بیند می‌گوید عاشق لهجه‌ات هستیم؛ یکی نمی‌گوید عاشق خودت هستم! پیش مادر خدابیامرزم رفتم و پرسیدم جریان چیست که هرکس من را می‌بیند فقط می‌گوید عاشق لهجه‌ات هستم. مادرم گفت حق دارند. زمانی‌که به دنیا آمدی آن‌قدر وحشتناک بودی که من صورتت را نگاه نمی‌کردم به تو شیر می‌دادم (می‌خندد)! هرچند داشتن لهجه انتخاب‌هایم را محدود کرده است اما خودم هم به‌هیچ‌عنوان نقش بدون لهجه را نمی‌پذیرم. مثلا در سریال «دراکولا»، آقای مدیری گفت شما نقش پدر من را دارید. اگر می‌شود از لهجه‌تان کم کنید. قبول نکردم. برای جاانداختن این لهجه زحمت کشیدم و فیلمنامه‌های این چنینی را نمی‌پذیرم. آدم هیچ‌وقت از زبان و لهجه مادری خسته نمی‌شود. عاشق لهجه‌ام هستم و صددرصد رویش تعصب دارم. همسرم را سال ۱۳۷۰ به علت تصادف از دست دادم. ایشان دخترخاله پدر بنده بودند اما در تهران بزرگ شدند. یادم هست روی لهجه من حساسیت داشت و من هم برای شوخی‌کردن، نقطه ضعفش را می‌دانستم. مثلا وقتی می‌رفتیم مانتو بخریم، با لهجه غلیظ قیمت را می‌پرسیدم. او حرص می‌خورد و می‌گفت دیگر با تو برای خرید نمی‌آیم (می‌خندد)!

قربانی از علاقه‌مندان قدیمی تیم ملوان انزلی است

طول نقش برایم اهمیت ندارد

نقش مکمل فقط در فیلمنامه معنا دارد و برای شکل‌گیری قصه است اما وقتی در اثری هستی و اسمی داری، دیگر اصلی و فرعی ندارد. مثلا در فیلم تردید به کارگردانی واروژ کریم‌مسیحی و با بازی ترانه علیدوستی و بهرام رادان بازی کردم که نقش نوکر خانه را داشتم. این نقش هم اسم دارد و هم برای پاگیری قصه حضورش لازم است پس اهمیت دارد. پیش‌آمده در سریالی یک سکانس بازی کردم ولی در همان سکانس هم حضورم در یاد مخاطبان مانده است و دیده شدم.

باید قدرت بازیگری‌ات به رخ کشیده شود. در فیلم آخرین مجرد که از تلویزیون هم پخش‌شده، نقش یک سبزی‌فروش را داشتم که فقط چند پلان بود اما خیلی‌ها هنوز در خیابان با من از این فیلم می‌گویند. انگار یادشان نیست نقش من کوتاه بوده است. این خاصیت کار ماست. اصلا نمی‌ترسم که مرا برای بازی در یک سکانس دعوت کنند. هیچ‌وقت کاری را به‌این‌علت رد نمی‌کنم، اگر رد کنم، یعنی در کارم توانمند نیستم.

سریال «لحظه گرگ و میش»

جلب توجه مردم برایم مهم است

سریال «نقطه سر خط»

وقتی وارد بازیگری در تلویزیون شدم. حسی به من می‌گفت موفق می‌شوم و پشت سر هم‌بازی خواهم کرد. به دلیل این‌که به لهجه خودم ایمان داشتم و می‌دانستم مردم از شنیدن این لهجه لذت می‌برند. هیچ‌وقت تلاش نکردم لهجه‌ام را عوض کنم. به خاطر شیرینی لهجه‌ام، مردم مرا قبول می‌کنند. اگر در اثری تراژیک هم حضور داشتم، باز نقشم شیرین بوده و لبخندی به لب مخاطبان آورده است. بچه که بودم توانایی خنداندن آدم‌ها را هم داشتم اما هیچ‌وقت با خودم فکر نکردم در این حوزه توانا هستم و می‌توانم بازیگر شوم. خیلی‌ها خودشان خیال می‌کنند بازیگری بلدند. درصورتی‌که من وقتی کارگردان اولین اثر تصویری‌ام، کارم را پذیرفت تازه احساس کردم این توانایی را دارم. آنچه در بازیگری برای من جالب بود، جلب‌توجه مردم است. اگر یک روز از خانه بیرون بیایم و کسی به من محل نگذارد از خودم شاکی می‌شوم. می‌گویم چه‌کاری کردم که کسی به من توجه نکرد؟ مرا زیر ماسک هم می‌شناسند و این خیلی لذت دارد. ستاره سینما هم از خدایش است کسی بخواهد با او عکس بگیرد. هرکس می‌گوید دوست ندارم، دروغ می‌گوید! ما این کار را برای مردم انجام می‌دهیم، پس اگر کسی بگوید از توجه مردم کلافه شدم، دروغ می‌گوید. اگر واقعا کلافه شده این کار را ادامه ندهد.

خودت باش

آقای محمدرضا هنرمند جزو کارگردانی است که اصلا دوست ندارد، برایش بازی کنی. می‌خواهد خودت باشی. من قرار بود شش جلسه در سریال آشپزباشی برای ایشان بازی کنم ولی تبدیل ۲۴ جلسه شد. چون می‌دانم که باید خودم باشم تا مورد توجه قرار گیرم.

کارهای اضافی می‌شود بازی و همین مخاطب را دور می‌کند. پیش می‌آید من هم در حین کار وارد فاز بازی شوم ولی با هدایت کارگردانان خوب، دوباره به خودم برمی‌گردم و حرکات اضافی را حذف می‌کنم. کارگردانانی هستند که به اصطلاح بازی‌کردن بازیگر را دوست دارند. من آنها را می‌شناسم و برای همین اگر پیشنهاد دهند، نمی‌پذیرم.

سریال «چاردیواری»

نقش غیرکمدی ممنوع

برای بازی در سریال مختارنامه نرفتم. به این دلیل که به نظرم پشت‌صحنه آثار تاریخی پر از غم است. پشت‌صحنه کارهایی که من بازی می‌کنم چون کمدی هستند، فضای شادی دارد.

دوست ندارم آثار غمگین بازی کنم. به همین دلیل خیلی از نقش‌ها را از دست می‌دهم. نقش‌هایی که ممکن است گل کنند و حتی توانایی من را بیشتر به رخ بکشند ولی تمایلی به آنها ندارم.

البته در سریال رویای گنجشک‌ها به کارگردانی آقای راما قویدل بازی کردم و با این‌که نقشم کمدی بود، یک سکانس بسیار غمگین داشتم. در قصه، منزلی را از من و بچه‌های بی‌سرپرست می‌گیرند.

روز خداحافظی از بچه‌ها درون، جوری بازی کردم که همه عوامل پشت‌صحنه به گریه افتادند و آن‌قدر حال‌شان بد شد که آن روز کار را تعطیل کردیم. خودم هم تا یک ماه بعد حالم بد بود. برای درست بازی کردن این سکانس یک ماه تمرین کردم تا در لحظه ایفایش، خودم باشم و حقیقی گریه کنم. می‌دانم که توانایی ایفای این نقش‌ها و چنین لحظاتی را دارم ولی در دلم با خدا عهد کردم که هیچ‌وقت مردم را نگریانم.

البته خودم ژانرهای مختلف را دنبال می‌کنم چون به درد کارم می‌خورد ولی با دیدن صحنه‌های غمگین اشکم جاری می‌شود و دوست ندارم با حضور در این آثار و گریه انداختن مردم، اذیت‌شان کنم. بعضی‌ها می‌گویند چون پسر و همسرت را از دست دادی و در زندگی این حوادث تلخ را گذارندی به این دید رسیدی که کسی را غمگین نکنی. هیچ ربطی به این موضوع ندارد. این خاصیت وجودی من از ابتدا بوده است. دوست ندارم مردم را غمگین ببینم. حتی در ارتباط‌های عمومی‌ام وقتی در مترو و تاکسی هستم هم سعی می‌کنم آدم‌ها را بخندانم. یادم هست درحال بازی در رویای گنجشک‌ها بودم و در کیاشهر حضور داشتم که ساعت ۱۱ شب به من زنگ زدند و گفتند مادرت فوت شده‌است.

فردای مراسم خاکسپاری مجددا به لوکیشن برگشتم و باید در سکانسی بازی می‌کردم که بچه‌ها دورم نشسته‌اند، دست می‌زنم و می‌خندم! همه تعجب کرده بودند که مادرم فوت شده‌است ولی چنین سکانسی بازی می‌کنم! این خاصیت شغل ماست، باید از خودمان بگذریم.

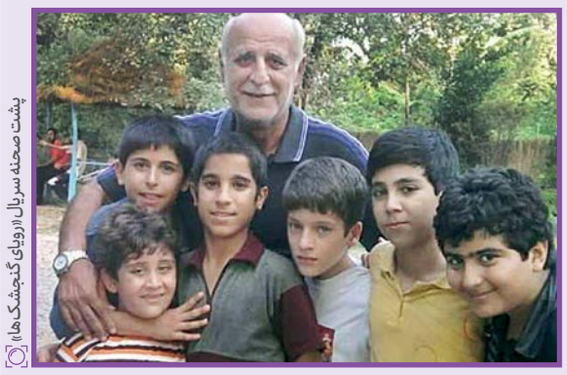

پشت صحنه سریال «رویای گنجشک‌ها»

اهدای زندگی

می‌گویند «گلیم بخت کسی که را بافتند سیاه/ به آب زمزم و کوثر سپید نتوان کرد». برای بعضی اتفاق‌ها نمی‌شود کاری کرد و جای شکایت هم نیست. همسرم بیش از ۳۰ سال پیش از دنیا رفت و پسرم حدود شش‌هفت سال است که فوت شده. مسلما این اتفاقات در روحیات من تاثیرگذار بوده است اما اینها را هر جا بروم بیان نمی‌کنم. اگر اینجا هم صحبتش پیش نمی‌آمد، نمی‌گفتم. از زندگی‌ام راضی هستم. لازم نیست اخم و غمم را برای دیگران رو کنم. این روزها مشکلات اقتصادی و کرونا، چیزهایی است که برای همه وجود دارد و مختص من نیست. هرچند باید به‌دلیل برخی کاستی‌ها از مسؤولان گله کرد ولی این مسائل فقط در زندگی من به وجود نیامده که به‌خاطر آنها بخواهم از خدا شاکی باشم. دوست ندارم دیگران را ناراحت کنم. ولی درباره اهدای اعضا مایلم صحبت کنم تا فرهنگسازی شود. فکر کنید شخصی برای ادامه حیات و بهبود کیفیت زندگی‌اش نیاز به عضوی دارد که قرار است به خاک سپرده شود. چرا باید از او دریغ کرد؟ من بعد از فوت پسرم، اصلا تصمیمی برای اهدای اعضایش نداشتم و پیشنهاد دکتر را نپذیرفتم. اصرارها را که دیدم با همسرش مشورت کردم و او گفت اختیار با شماست. از بس درباره محسنات این کار شنیدم، راضی شدم. بعد از سه روز که مراسم مسجد تمام شد، کاغذی از پسرم پیدا کردیم که گفته بود اگر مرگ مغزی شدم، اعضایم را اهدا کنید. با دیدن این کاغذ، خدا را شکر کردم که رضایت دادم! شنیدم یکی از گیرندگان که کشک زانو و بخش‌هایی از استخوان پا به او پیوند شد، پسری ۲۰ ساله است که تصادف بدی با موتور داشته، استخوانش‌هایش خرد شده بود و احتمال داشت روی ویلچر بماند اما با این پیوند سرپا شد.